



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۹/۲۴

رفعت حسینی

## طراحی در سخن سرایی پارسی

در اشعار [[[ مفتضح ]]] دردواوین بی شمار شعر و نظم در ادبیات ادوار پیشین جغرافیای تاجیکستان/ ایران/ افغانستان، بهیچ سبب عقلانی، نمیتوان از شعر به حیث {{{ هنر اجتماعی }}}، انتظارها و خواست هایی داشت.

### چنین انتظار و تقاضایی احمقانه می باشد.

[[[ اشعار ننگین و مفتضح ]]] بوسیله مردانی که :

یک.

پوسیده و کهنسال و خرافاتی می اندیشند

دو.

یا برای زورمند و متمول چاپلوسی می کنند

پدیدی آید.

بیشترین این گونه پیداوار های کلامی یعنی شعر!! و نظم، طراحی، یا ساده تر، جیب بری

است. (شعر) نیست.

مسعود سعد سلمان یکی ازین بی شمار شاعران طرار (کیسه بر، دزد، راهزن، سارق،

تردست، شبرو، عیار، غارتگر) در سخنوری دیروز لسان یار سیست.

برای آنکه با چالاکمی و زیردستی، از امیر ابونصر فارسی، جیب بری نماید، مدعی می شود که

حتی آب از بزل، بخشش، جود، دهش، سخا، عطا، کرم، نواله، استطاعت، تمول و توانگری

ابونصر درس فرا گرفته و دست آموز وی است.

بخوانید:

شماره ۱۵ - در مدح امیر ابونصر فارسی

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

ز خاک و باد که هستند یار آتش و آب  
قوی تر آمد بسیار کار آتش و آب  
بساط پشت زمین و شراع روی هوا  
ملون است ز رنگ و نگار آتش و آب  
لباسهای طبیعت نگر که چون بافد  
سپهر گردان از پود و تار آتش و آب  
شده هوا و زمین را ز آب و آتش بار  
مسام تنگ شده رهگذار آتش و آب  
اگر قرار جبلت ز آب و آتش خاست  
چرا ببرد جبلت قرار آتش و آب  
جز آتش خرد صرف و آب دانش محض  
همی گرفت نداند عیار آتش و آب  
یسار آتش و آب ار چه سخت بسیار است  
نه واجب است بدین افتخار آتش و آب  
که پیش همت بونصر پارسی گه بذل  
به نیم ذره نسنجد یسار آتش و آب  
مؤیدی که به حق عنف و لطف سیرت او  
معین ظلمت و نور است و یار آتش و آب  
گزیده رادی و مردی جوار همت اوست  
چنان که خشکی و تری جوار آتش و آب  
بزرگوارا نشگفت اگر کفایت تو  
کند بریده ز هم کارزار آتش و آب  
سوار نیزه و تیغی و خرم و خوش گشت  
ز تیغ و نیزه بود روزگار آتش و آب  
ز خشم و عفو تو ایام را درختی رست  
بر آن دو شاخ و بر و برگسار آتش و آب

حصار و حصن دل و دیده عدوی تو شد  
ز تف و اشک شکم در کنار آتش و آب  
اگر وقار و سکون نیست آب و آتش را  
نشد مضا و نفاذ اختیار آتش و آب  
گرفته کینه و مهرت به نرمی و تیزی  
همی کشند عنان و مهار آتش و آب  
بدیع نیست که بر مرکز ارادت او  
چو چرخ گردد از این پس مدار آتش و آب  
ز عدل شافی تو سازگار و دوست شوند  
دو طبع دشمن ناسازگار آتش و آب  
ز بوی خلق تو بر موضع شتاب و درنگ  
گل و سمن شکفاند بهار آتش و آب  
خیال رعب نگارد به پیش هر چشمی  
مهیب صورتی اندر شعار آتش و آب  
یلان رعد شغب همچو ابر خون بارند  
به برق خنجر در مرغزار آتش و آب  
ز تاب و آتش شمشیر تو به رأی العین  
قضا ببیند بی شک دمار آتش و آب  
چو کوهساری خیزد ز آب و آتش رزم  
که مرگ روید از آن کوهسار آتش و آب  
چنان که آهن و پولاد سنگ خاره شده است  
ز طبع و خلقت حصن و حصار آتش و آب  
چو حکم ماضی و فرمان نافذ تو بدید  
بجست ماک سکون و وقار آتش و آب  
چو بور و چرمه تو آب و آتش است به جنگ  
تو را توانم خواندن سوار آتش و آب  
همیشه تا به غنیمت ز خاک قوت باد  
برد به بالا تف و بخار آتش و آب

فلک فذلک دارد ز گرمی و سردی  
به حق برآید جز در شمال آتش و آب  
ز بیم غارت باشد خزینه گوهر و در  
به کوه و دریا در زینهار آتش و آب  
بود قضا و قدر پیشکار اختر و چرخ  
بود هوا و زمین زیر بار آتش و آب  
بقات باد که عدل تو حسبت الله  
به قمع جور ببرد اقتدار آتش و آب  
جهان به کام تو و کار و بار دولت تو  
زبانہ گیرتر از کارزار آتش و آب  
بساط ناصح تو پیشگاه باده و رود  
سرای حاسد توپی گذار آتش و آب  
////